

التلاف با نمایندگان کارگری و دهقانی و حتا اقتشار متوسط به نمایش بگذارد، خود را نکرات منش - و در حال گذار از جایگاه لیبرالیسم به سوسیال دموکراسی - نشان می‌داد. یاولینسکی آرای زیادی را در سن پترزبورگ (لنینگراد) به دست آورد هم چنان که یلتسین در مسکو بیشترین حد آرا را به خود اختصاص داد. این دو حوزه نفوذ گروه‌های نوکیسه و منتفذ اقتصادی را در اختیار داشتند. یا ژیرینوفسکی از حدود ۱۲ تا ۱۵ درصد آرای پیش‌بینی شده به اندکی بالاتر از ۷ درصد سقوط کرد و از این حیث تقریباً هم‌سطح یاولینسکی بود.

همان‌طور که پیش‌بینی می‌شد جریان‌های راست‌گرا، ملی‌گرا، اصلاح‌طلب (جریان سه‌گانه یاد شده‌ی بالا) در مراحل پس از اعلام نتایج دور دوم وحشت و سرشت درونی خود را به شایستگی نشان دادند. لید به یک مهره‌ی اجرایی اصلی در ادامه‌ی ستاریوی کودتای سوم تبدیل شد. او با قبول پست مشاور امنیت ملی یلتسین (بی‌واهمه از این که ممکن است عمر مقام او چیزی نماند) در مقام قدرت‌نمایی ظاهر شد که نه تنها با چهره‌ی سیاسی صلح‌جو و آقامنشی نمایشی او ناسازگار بود بل که هیچ تناسبی هم با وظایف سازمانی چنین پستی نداشت. مشاور امنیت ملی، از نخستین لحظه احراز پست خود و اعلام پشتیبانی از یلتسین - که خود تکرار می‌کرد به علت بیماری و ابتلائات شخصی قادر به اجرای نقش ریاست جمهوری نیست - بل که فقط برای جلوگیری از دستیابی کمونیست‌ها به کرسی مقام ریاست جمهوری وارد عمل شده است - دنبال‌ه‌ی کار کودتا را پیش گرفت. او گراچف دبیر شورای امنیت ملی را با زدن اتهام اقدام برای کودتا، از کار برکنار کرد. این که نهاد ریاست جمهوری و دولت و نهادها از مقام‌های امنیتی نه چندان به‌فرمان یا نابه‌فرمان از دستگاه سیا و رهبری بعدی روسیه خالی شود، بخش محتوایی کودتای سوم محسوب می‌شد. لید آن را آغاز کرد و قسمت اعظم کار را در فاصله‌ی ۱۰ روز تقریباً به پایان برد. شخصیت‌های امنیتی، اطلاعاتی و فرماندهان پست‌هایی که معمولاً در معرض اولین حمله‌های کودتاهای پیش‌گیرانه هستند (مانند سوسوکوتس معاون اول نخست‌وزیر، ژنرال بارسوکف رئیس سرویس امنیت فدرال روسیه و ژنرال کورژاکف رئیس گارد امنیت ملی کرملین)، همه بزرگنار شدند، آن هم با شیوه‌ای تحقیرآمیز. گرچه لید، ترسیده و رمیده از برخی از واکنش‌ها کمی بعد اعلام کرد که در زدن اتهام اشتباه کرده است، اما اهل نظر، انبوهی از مردم روسیه و حتا طرفداران خود او - چنان که این روزها آشکار شده است - نمی‌پذیرند که این جزیی از آن چیزی نبوده است که زیوگائف از آن نام برد: یک خیانت.

به هر حال واقعیت اینست که الکساندر لید، در مقابل چشمان ملت روس و در برابر تمامی جهانیان - و به قولی بیش‌روی تاریخ - پس از مدت‌ها عقب و جلو کردن و لاف زدن، عربان شد، به بالای دایو رفت و برخلاف پرهیزگاری و پاکیزه‌جویی‌اش، با جفت پا به داخل مرداب سازش و تسلیم و قدرت‌طلبی از پیش موجود پرید، به این امید که وقتی سر از آب بیرون می‌آورد یلتسین دیگر در کار نباشد - که آمریکایی‌ها هم از بی‌اراده‌شدن‌های این رئیس‌جمهور سخت دماغ هستند - و در یک صبح آفتابی، به‌مثابه رئیس روسیه ظاهر شود - و این خوابی است که همیشه مأموران عالی‌رتبه‌ی امنیتی می‌دیدند و گاه تعبیر می‌شده است. یاولینسکی اعلام کرده است که به زیوگائف رأی نخواهد داد و ژیرینوفسکی نیز، هنوز رجز می‌خواند و راه می‌رود. به هر حال نتیجه‌ی انتخابات در دور دوم، اگر اوضاع چنین پیش برود که می‌رود - و احتمال آن نیز زیاد است - با میزانی در حدود ۵۴ - ۴۶ به نفع یلتسین پایان خواهد یافت، اما این موکول به تأمین شرایط کارسازان انتخاباتی، روی برنگرداندن وسیع طرفداران یلتسین، لید، یاولینسکی و ژیرینوفسکی از رهبران خود، و کم‌کان بی‌تفاوت ماندن شرکت‌ناکردگان در انتخابات است. اما شانس اصلی زیوگائف در واداشتن کسانی که در دور اول در انتخابات شرکت کرده‌اند، به رأی دادن به نفع اوست. او برای تحقق بخشیدن به این شانس، نیرو، امکانات مادی و زمینه‌های تبلیغی و فرهنگی کافی را در اختیار ندارد، مگر آن که وقایع در آخرین لحظات آثاری شگرف در باور و گرایش مردم ایجاد کند. او در جست‌وجوی راهی برای حذف نشدن، پیشنهاد کرده است تا دولتی متشکل از سه جناح اصلاح‌طلب، ناسیونالیست و چپ بر سرکار باشد (یعنی اگر به او رأی بدهند، او چنین می‌کند). این چنین دل‌بستن به نیروهایی که ماهیتاً نمی‌توانند ارزش منافع مردمی و عمومی و نقش‌های تاریخی را

بازیابند، اشتباه دیگری است از چپ روسیه، ولو آن که ایشان با این اشتباه استراتژیک نبرد تاکتیکی را ببرند.

به هر تقدیر درس‌های انتخابات و درس‌های طراحی و برنامه‌ریزی و فن‌کاری بر روی افکار عمومی برای هدایت آن‌ها به نفع گروه‌های خاص، هر چه قدر آموزنده باشند هم‌ارزش‌تر از هوشیاری‌هایی نیستند که نصیب مردم روسیه می‌شود و مفیدتر از درس‌هایی به‌شمار نمی‌آیند که رهبران مردمی می‌توانند برای دل‌کندن از روش‌های فرصت‌طلبانه‌ی کسب قدرت به امید ارائه‌ی به موقع خدمات نجات‌بخش، مثلاً از موضع چپ، بیاموزند. □



روسیه، دو هویت متضاد

اسفندیار بهاری

روسیه نقش خود را به مثابه‌ی مرکز ثقل اردوگاه سوسیالیسم از دست داد. اردوگاه سوسیالیسم فرو پاشید و جست‌وجو برای یافتن هویتی جدید در بین تمامی کشورهایی که خود را عضوی از آن می‌دانستند آغاز شد. در ابتدای راه اپوزیسیون قدرتمندی که در این کشورها و در قبال احزاب کمونیست شکل گرفته بود. هویتی اروپایی برای خود جست‌وجو کردند. شعارهایی چون خانه‌ی اروپایی، سرزمین واحد اروپایی، فرهنگ اروپایی آن‌ها را به سمت اصلاحاتی که از سوی صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی نسخه‌اش پیچیده شده بود، کشاند. از دیدگاه رأس هرم نظام جهانی سرمایه‌داری، گسست این کشورها از مسیر سوسیالیستی و پیوست قطعی آن‌ها به نظام جهانی سرمایه‌داری، فاکتور بسیار مثبتی در روند انباشت سرمایه در کشورهای مرکز محسوب می‌گردد.

در اروپا و در بین سه رأس مثلث قدرت؛ آلمان و فرانسه و انگلستان، هم‌گرایی دیپلماتیک ویژه‌ای در قبال این کشورها ایجاد شد. ناتو با مرگ دوره‌ی درازمدت جنگ سرد، بهانه بقای خود را در گسترش نفوذش تا پشت مرزهای روسیه یافت. تا آلمان، فاصله جغرافیایی خود را با روسیه، قدرت برتر نظامی اروپا زیاد کند. روسیه در تاریخ - تا قبل از انقلاب اکتبر و استقرار سوسیالیسم در این کشور - نقش ارتجاع اروپا را ایفا کرد. نیرویی که سامان یافته بود تا صدای انقلاب و فریاد ترقی‌خواهی و عدالت اجتماعی و حرکت‌های استقلال‌خواهانه را در اروپا خفه نماید. آمریکا با توجه به توازن قوایی که هم‌اکنون در رأس هرم نظام جهانی ایجاد شده است خواهان بازسازی و بازتولید همان نیرو در اروپا است، و در رویای نقش این چنینی روسیه، در قبال اروپای واحد آینده می‌باشد.

آن چه مسلم است اگر اروپا نتواند به وحدت اقتصادی، سیاسی و نظامی دست یابد و نتواند اقتصاد خود را درمان و راه رونق را در پیش گیرد، نقشش را در رأس هرم نظام سرمایه‌داری از دست خواهد داد. هم‌اکنون در خاور دور و در کنار ژاپن، چین در جست‌وجوی جایگاهی نوین برای خود در نظام جهانی است. اگر روسیه هویتی چپ و دمکراتیک پیدا کند و در عرصه‌ی اقتصاد، راه چین را برگزیند و توان خویش را در آن جهت به کار گیرد، بی‌شک جهان آتی که توفان انقلابی را در پیش دارد، با توازن قوایی جدید بین نیروهای انقلاب و ضدانقلاب، بین امپریالیسم و انقلاب‌های جهانی بخش در کشورهای پیرامون، و بین نیروهای صلح و دموکراسی مردمی از یکسو و نیروهای جنگ و خودکامگی و فاشیسم از سوی دیگر، روبه‌رو خواهد گردید. روسیه هم‌اکنون در بین دو هویت کاملاً متضاد در نوسان است.

نتایج انتخابات ریاست جمهوری در روسیه و در مرحله اول، نشان از شکل‌گیری این دو هویت متضاد دارد. انتخاب ژنرال لید به سمتی که قبلاً در اختیار گراچف بود و تغییر رهبران جناح‌های نظامی، به سفارش آمریکا صورت گرفته است؛ آیا لید تزار جدیدی خواهد بود تا روسیه را در نقش ارتجاع اروپا وارد بازی کند؟! □